

فصلنامه پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی
سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۵، ص ۹۳-۱۰۲

تصحیح یک تصحیف در روضه‌الصفاء میرخواند^۱

دکتر مریم صالحی‌نیا^۲

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

اکبر حیدریان^۳

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در تصحیح متون پی بردن به لغزش‌ها و فهم اغلاط راه‌یافته به متن و اصلاح آن‌ها اهمیت بسیار زیادی دارد. یکی از مواردی که در تصحیح متون گذشته باید به آن توجه کرد، مسئله تصحیف است. در این راستا، منابع جانبی در تصحیح یک متن، نقش کلیدی و مهمی دارند. در این جستار نگارندگان بر آنند تا با ارائه شواهدی از کتاب‌های پزشکی قدیم و کتاب‌های تاریخی، اثبات کنند که ضبط کلمه «شعله» در تاریخ روضه‌الصفاء میرخواند، غلط و شکل صحیح آن «سلعه» است.

۱- تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۲۴

۲- تاریخ وصول: ۹۵/۶/۱۶

۳- m.salehinia@um.ac.ir

akbar.hei93@gmail.com

واژه‌های کلیدی

تصحیح، تصحیف، شعله، سلعه، روضه‌الصفاء، میرخواند

۱- مقدمه

امروزه بیشتر تحقیقات تاریخی در حوزه‌های گوناگون به دانش تصحیح متن (textual criticism) وابسته است. مصحح می‌کوشد با استفاده از روش‌ها و قواعد خاصی متنی را بر اساس دست‌نویس‌های موجود و منابع جانبی بازسازی کند. یکی از جنبه‌ها و گرایش‌های پژوهشی که همواره در برخورد با نسخه‌های خطی توجه محققان را به خود معطوف ساخته، کوشش برای به دست دادن متنی منقح است. گاهی مصحح ناچار است در کنار نسخه‌های خطی یک کتاب، از منابع دیگری نیز برای انجام کار تصحیح بهره گیرد که از آن‌ها به منابع فرعی یا جانبی تعبیر می‌شود. در واقع، ادبیات و مطالعات ادبی، قلمرو وسیعی است که مجموعه دانش‌های مختلف و متنوع را به خدمت می‌گیرد و با عبور از مرزبندی‌های محدودکننده، بر مبنای رهیافتی ترکیبی، موضوع مورد نظر خود را مطالعه می‌کند. با تحلیل متون ادبی بر مبنای این رهیافت ترکیبی، امکان بررسی موشکافانه و رسیدن به لایه‌های عمیق معنایی متن فراهم می‌آید. با توجه به آن چه گفته شد، نگارنده بر آن است تا بر اساس همین رهیافت ترکیبی و وام‌گیری از کتاب‌های طب و داروشناسی قدیم و نیز متون تاریخی موجود، ابهام یکی از کلمات کتاب روضه‌الصفاء را بر طرف سازد.

۲- بحث

روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء کتابی در تاریخ عمومی به زبان فارسی، اثر محمد بن خاوند شاه معروف به میرخواند است. میرخواند در این کتاب، حوادث تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا روزگار خود یعنی دوران حکومت سلطان حسین بایقرا را آورده

است. روضه الصفا شامل هفت قسم است که نویسنده قسمتی را از تاریخ‌های عربی ترجمه و اقتباس کرده است و قسمتی را نیز از تاریخ‌های فارسی نقل کرده است. «روضه الصفا تا به حال بارها در هند و ایران به چاپ رسیده و به دلیل اهمیت آن بخش‌هایی از آن به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است» (باهر، ۱۳۸۲: ۲). از چاپ‌های این اثر در ایران، چاپ سنگی ده جلدی هدایت و چاپ سربی این اثر با مقدمه عباس پرویز در سال ۱۳۳۹ حائز اهمیت است. در سال ۱۳۷۵ نیز عباس زریاب خویی تلخیصی از این کتاب در دو جلد منتشر کرد که در نوع خود اهمیتی خاص دارد. آخرین چاپ این کتاب در سال ۱۳۸۵ با تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر در ده جلد منتشر شد.

۳- تصحیف و تحریف

یکی از مواردی که در تصحیح متون گذشته باید به آن توجه کرد، مسئله تصحیف است. در نظام نسخه‌نویسی و در عرف کاتبان، «خطا خواندن و خطا کردن در نوشتن را تصحیف گویند که کاتب بر اثر شباهت‌هایی که در برخی از حروف نقطه‌دار وجود دارد، به سهو یا به عمد با کاستن و افزودن و یا جابه‌جایی نقطه‌ها، ضبط یا ضبط‌هایی را مصحّف کتابت می‌کرده است» (شکراللهی طالقانی، ۱۳۸۵: ۱۳۵). قزوینی تصحیف را عیب ذاتی خط فارسی می‌داند و برای آن دو دلیل بیان می‌کند: «یکی آن‌که حروف متشابه‌الشکل که تمییز آن‌ها از یکدیگر فقط به گذاردن نقطه است [در خط فارسی] زیاد است و [دوم آن‌که] گذاردن حرکات نه فقط در خط جاری معمول نبوده بلکه یکی از عیوب محسوب می‌شده است» (نک. قزوینی، ۱۳۵۴: ۱۰/۱۳۴ و مایل هروی، ۱۳۸۰: ۲۴۷-۲۴۵).

علاوه بر موارد یادشده، یکی از دلایل به وجود آمدن تصحیف و تحریف در متون، ضعف و کم‌سوادی کاتبان است؛ و فور استعارات و کنایات و مسائلی از این دست در برخی متون، پیچیدگی خاصی را به وجود آورده بوده است که برخی کاتبان کم‌سواد از فهم آن‌ها عاجز

بوده‌اند و همین امر، متون را در معرض تصحیف و تحریف قرار داده است؛ مشکلات ناشی از تصحیف موجب شده است در زمان‌های گذشته کتاب‌های مستقلی در این باره تألیف گردد. التصحیف ابی هلال عسگری و التصحیف دارقطنی از این گونه کتاب‌ها به شمار می‌رود (پارسا، ۱۳۸۶: ۴). در این جستار نیز به بررسی تصحیفی از کتاب روضه‌الصفاء و اصلاح آن بر اساس کتاب‌های پزشکی و تاریخی پرداخته می‌شود.

۴- تصحیف سلعه به شعله

در صفحات ۵۲۷-۵۳۰ روضه‌الصفاء در ذیل عنوان «ذکر سلطنت ضحاک تازی»، پس از ذکر نسب ضحاک و ریشه‌شناسی نام وی و داستان‌های مربوط به وی چنین آمده است: «چون بر این منوال مدت هفت صد سال زر و مال اندوخت، دود دل‌های سوخته و سوز سینه‌های افروخته آتش تفرقه و محنت در خرمن جمعیت و راحت او زد. مفصل این مجمل آن‌که ناگاه از کتفین او دو شعله گوشت مانند دو ثعبان سر برزد» (میرخواند، ۱۳۸۵: ۵۳۰).

با توجه به متون پزشکی، داروشناسی و تاریخی معاصر میرخواند و پیش از وی معلوم می‌شود که ضبط واژه «شعله» اساساً فاسد و نامعتبر خواهد بود و ضبط صحیح و اصح آن «سلعه» است.

۴-۱- سلعه در کتاب‌های پزشکی

ابوعلی سینا در کتاب قانون ذیل سلع چنین آورده است: «سلع عبارت از دمل‌های بلغمی است که خلط بلغمی را دربر گرفته یا از بلغم متولد شده‌اند. این نوع از ورم تو گویی گوشت است... ورم سلع در زیر دست طیب به هر طرفی که بخواهد جابه‌جا می‌شود» (ابن سینا، ۱۳۸۹: ۳۷۳/۶-۳۷۲). جرجانی نیز در کتاب ذخیره خوارزمشاهی در مورد سلعه می‌نویسد: «سلعه همچنین آماسی بود کوچک و صلب و هم رنگ تن و فرق میان سلعه و خوک آن است که سلعه جنبان بود و آن را در زیر پوست به دست فرازتر و بازتر توان بُرد» (جرجانی،

۱۳۸۰: ۷/ ۴۹). متن دیگری که واژه سلعه در آن به کار رفته است کتاب جامع الفوائد است. مؤلف کتاب مزبور در تعریف سلعه آورده است: «سلعه آماسی باشد به شکل خنازیر اما به گوشت چسبیده نباشد و گاه باشد که مقدار خربزه شود. تولد این علت از بلغم غلیظ است» (یوسفی هروی، ۱۳۸۲: ۱۲۸). صاحب کتاب طب اکبری نیز در تعریف سلعه گوید: «سلعه قسمتی از فزونی که پوست و گوشت جدا و دارای یک غشاء است» (شاه ارزانی، ۱۳۸۷: ۳۱۶). در منافع حیوان که کتابی است در باب خواص و منافع حیوانات چنین آمده است: «بول غیر معقوده^۲ چون پخته گردانند با برگ اراک^۳ و روغن زیت تا بول برود و روغن برود، صافی کنند و بر سلعه و علت سرطان و هر آماسی که باشد مالند، متحلل گردانند» (مراغی، ۱۳۸۸: ۷۰).

چنان که ملاحظه می شود، پس از بررسی متون پزشکی درباره تعریف و شیوه های درمانی سلعه مشخص می شود که ضبط «شعله» در روضه الصفا فاسد و نامعتبر است و ضبط صحیح، «سلعه» است و آن چه بر دو دوش ضحاک برآمده بود در واقع دو پاره گوشت بوده است. حال برای تبیین بیشتر موضوع مورد بحث، متون تاریخی را که داستان ضحاک را نقل کرده اند بررسی می کنیم.

۲-۴- سلعه در متون تاریخی

در مورد ضحاک از روایت های پهلوی و متون فارسی و عربی بازمانده از قرن سوم به بعد اطلاعاتی در دست است اما آنچه در این جستار به کار می آید، روایاتی است که قضیه ماردوشی ضحاک را نوعی عارضه و بیماری تلقی کرده اند و بر همین اساس به شرح و تفصیل داستان خود پرداخته اند.^۱ در ادامه نمونه هایی از این متون ذکر می شود.

ثعالبی می نویسد: «طبری در تاریخ خود آورده است که بیشتر صاحبان کتب تاریخ گفته اند که آن چه بر شانه های ضحاک رویید دو پاره گوشت بود که هر کدام مانند سر افعی بود و او را نا آرام می داشتند و به درد و رنج دچار می ساختند و آرام نمی گرفتند مگر به آن ها مغز سر

دو جوان را می‌آغشتند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۱). در فارسنامه ابن بلخی نیز آمده است: «بر هر دوش دو سلعه بود. معنی سلعه گوشت فضله باشد بر اندام آدمی و هرگاه خواستی آن را بجنبائیدی همچنان که دست جنبائید و از بهر تهویل را به مردم چنان نمودی کی دو مار است اما اصلی نداشت چه دو فضله بود و گویند کی آن هر دو سلعه چون روزگار بیامد بیفزود و درد خاست و پیوسته مرهم‌ها می‌نهاد و سکون و آسایش آنگاه یافتی کی مغز سر آدمی بر آن نهادندی مانند طلا» (ابن بلخی، بی‌تا: ۳۵-۳۴). قاضی بیضاوی در کتاب نظام التواریخ می‌نویسد: «چنین گویند که ضحاک قریب به هزار سال پادشاهی کرد. آخر الامر دو سلعه به شکل مار از دوش او برآمد و وجع آن جز به مغز آدمی ساکن نمی‌شد و از برای طلای آن خلق بسیار به قتل آوردند» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۹). حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است: «در آخر دولتش او را دو فضله بر دوش پیدا شد و مجروح گشت. درد می‌کرد. تسکین او به مغز سر آدمی بود» (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۸۲). صاحب کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم آورده است: «چون بر این منوال قریب هفت صد سال بگذرانید و زمان شر و فساد و جور و بیداد او امتداد یافت، دود دل‌های سوخته و سوز آتش‌های افراخته تأثیر تمام کرد... به علت طاعون مبتلا شد و دو سعه [سلعه] بر شکل دو ثعبان از منکبان او سر برزد» (قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۳۴). خود خواندمیر در کتاب دیگرش، مآثر الملوک، آورده است: «ضحاک ظالمی بی‌باک و پادشاهی سفاک بود. لاجرم هم در دنیا به غضب حق سبحانه و تعالی گرفتار گشته، دو سلعه از دو کتف او به شکل دو مار برآمد» (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۲۵).

با توجه به شواهد متون تاریخی مشخص است که عارضه و بیماری ضحاک، سلعه بوده است.

در ادامه به ذکر شواهدی از فرهنگ‌ها و متون دیگر که سلعه را نوعی بیماری و غده و سرطان دانسته‌اند پرداخته می‌شود.

۳-۴- سلعه در متون جانبی

در تعلیقات علامه شعرانی بر تفسیر ابوالفتوح، درباره پیامبر (ص) این عبارت از متن کتاب روض الجنان نقل شده است: «ابورمته گفت: کودک بودم با پدرم نزدیک رسول (ص) رفتم... نگاه کردم از میان کتف او مانند سلعه‌ای بود. پدرم گفت: یا رسول‌الله! من طب دانم، اگر فرمایی تا معالجه‌ای کنم این را. گفت: نه، طبیب او آن است که آفرید» (رازی، ۱۳۷۱: ۱۸/۱۹۳-۱۹۲). ابن خلکان نیز در ذیل معرفی دِعبِل می‌نویسد: «اصل او از کوفه، به بغداد اقامت داشت... و بعضی گویند: او گران گوش بود و در قفا سلعه و غدود داشت» (ابن خلکان، ۱۳۸۱: ۴۶۸). برخی فرهنگ‌نویسان نیز این واژه را شرح و تفسیر کرده‌اند؛ صاحب فرهنگ آندراج ذیل سلعه می‌نویسد: «ریش است که در گردن پیدا شود یا گره گوشتی است در آن یا زیادت گوشتی است در اندام که به گره گوشت ماند و به تحریک حرکت کند و از نخود تا به مقدار خربزه می‌رسد» (شاد، ۱۳۶۳: ذیل سلعه).

۵- نتیجه

با مطالعات میان‌رشته‌ای می‌توان از دستاوردهای سایر رشته‌ها و تخصص‌ها آگاه شد و با این اطلاعات و آگاهی‌ها بر یک‌سونگری‌های تخصصی غلبه کرد و زمینه را برای نظریه‌پردازی‌های جدید و افزایش دستاوردهای علمی فراهم آورد. بنا بر آن چه در این جستار، با رهیافتی ترکیبی و مطالعه متون جانبی ذکر شد، ضبط واژه «شعله» در تصحیح کتاب روضه‌الصفا فاسد است و هیچ پشتوانه فرهنگی و متنی آن را حمایت و تقویت نمی‌کند و باید ضبط اصح آن، یعنی «سلعه» در تصحیح یا چاپ جدید این کتاب جایگزین شود.

پی‌نوشت‌ها

۱- خوک: نام آزاری است که در گلو بهم رسد و در عربی به آن خنزیر گویند و جمع آن خنازیر

است. صاحب منتهی الارب ذیل خنازیر آورده است: «آماس غده‌ای شکل که در گلو پدیدار گردد» در لغت نامه نیز ذیل خنازیر آمده است: «نام مرضی است از نوع سل که در گردن ظاهر شود، اورام صغار سخت برنگ تن که بر گردن و غیر آن پدید آید، اشیاء غددی در بغل و کشاله ران و زیر گلو» (دهخدا، ۱۳۷۰: ذیل خنازیر).

۲- معقوده در معنای ماده شتر آمده است.

۳- اراک: درخت شور و درخت شوره. در فرهنگ آندراج ذیل اراک آمده است: «از بیخ‌ها و شاخ‌های آن مسواک سازند و برگ‌های آن به شتران چرانند و آن را به هندی پیلو خوانند» لغت نامه ذیل واژه اراک آورده است: «مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعه... مفید است» (دهخدا، ۱۳۷۰: ذیل اراک). به اقرب احتمال کلمه «سعه» در متن دهخدا نیز تصحیفی باشد از کلمه «سعه» که مد نظر ما نیز هست.

۴- علاوه بر مطالب یادشده، متون دیگری نیز هست که به بیماری ضحاک اشاره دارند، مانند التفهیم لاوائل صناعه التنجیم (ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۵۸-۲۵۷)، زین الاخبار گردیزی (ص ۳)، تاریخ بلعمی (۱۴۳/۱)، حبیب‌السیر (۱۸۰/۱).

منابع

- ۱- ابن بلخی (۱۳۵۸). **فارسنامه**. تصحیح گای لیسترانج و رینولد نیکلسون. تهران: اساطیر.
- ۲- ابن خلکان، احمد بن محمد. (۱۳۸۱). **منظرالانسان (ترجمه و فیات الاعیان)**. ترجمه احمد بن محمد شجاع سنجرى. تصحیح و تعلیق فاطمه مدرسى. ارومیه: دانشگاه ارومیه.
- ۳- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۹). **قانون**. ترجمه عبدالرحمن شرفکندی. تهران: سروش.
- ۴- ابوریحان بیرونی. (۱۳۵۲). **آثارالباقیه عن القرون الخالیه**. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.

- ۵- باهر، محمد. (۱۳۸۲). «چاپ جدید روضه الصفا، تصحیحی برگزیده یا اثری نیازمند تصحیح؟!». *آینه میراث*. شماره ۲، پیاپی ۲۱. ص.ص. ۹۵-۱۱۸.
- ۶- بیضاوی، عبدالله. (۱۳۸۲). *نظام التواریخ*. تصحیح هاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۷- پارسا، سید احمد (۱۳۸۶). «تصحیح دو تصحیف در دیوان خاقانی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. دوره جدید. شماره ۲۱. پیاپی ۱۸. ص.ص. ۱-۱۵.
- ۸- ثعالبی، محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره.
- ۹- جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۸۰). *ذخیره خوارزمشاهی*. تصحیح و تحشیه محمدرضا محرری. تهران: فرهنگستان علوم پزشکی ایران.
- ۱۰- حمدالله مستوفی. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۷۲). *مآثر الملوک*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: رسا.
- ۱۲- ----- (۱۳۸۰). *حبیب‌السير فی اخبار افراد بشر*. زیر نظر محمد دبیر سیاقی. تهران: خیام.
- ۱۳- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۰). *لغتنامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۴- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی. (۱۳۷۱). *روض الجنان و روح الجنان*. تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- ۱۵- شاد، محمد پادشاه. (۱۳۶۳). *فرهنگ آندراج*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی خیام.
- ۱۶- شاه‌ارزانی، محمداکبر بن محمد. (۱۳۸۷). *طب اکبری*. تصحیح و تحقیق موسسه احیاء

طب طبیعی. قم: جلال‌الدین.

۱۷- شکراللهی طالقانی، احسان. (۱۳۸۵). «تصنیف و تصحیف». آینه میراث. شماره ۱. پیاپی ۳۲. ص.ص. ۱۵۸-۱۲۹.

۱۸- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی. تصحیح محمد تقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.

۱۹- قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله. (۱۳۸۳). المعجم فی آثار ملوک العجم. به کوشش احمد فتوحی نسب. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۲۰- قزوینی، محمد. (۱۳۵۴). یادداشت‌های قزوینی. به کوشش ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.

۲۱- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳). زین الاخبار (تاریخ گردیزی). تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

۲۲- مایل هروی، نجیب. (۱۳۸۰). تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

۲۳- مراغی، عبدالهادی بن محمد (۱۳۸۸). منافع حیوان. تصحیح محمد روشن. تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.

۲۴- یوسفی هروی، یوسف بن محمد. (۱۳۸۲). جامع الفوائد. تهران: دانشگاه علوم پزشکی، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی.